

جلوه‌های نمادین "شب" در شعر نیما و نازک‌الملائکه

جواد رنجبر^۱، داود نجاتی^۲

چکیده

عنصر "شب" به عنوان یکی نموده‌های طبیعت، در شعر معاصر بنا به فراخور تفکر و جهان‌بینی ویژه شاعران نوگرا، با عواطف، اندیشه‌ها و مفاهیم مختلفی در آمیخته شده و به عنوان ابزاری سمبلیک برای بازتاب مسائل اجتماعی و سیاسی به کار می‌رود، که در ادبیات کلاسیک، مصداق‌های آن کمتر یافت می‌شود. این نماد، به عنوان یکی از مفاهیم و کلید واژه‌های مشترک اشعار دو پیشگام ادب فارسی و عربی، نیمایوشیج و نازک‌الملائکه، جلوه خاصی به شعر این دو شاعر بخشیده است. اشتراکی که در به‌کارگیری سمبل شب در تصاویر شعری دو شاعر یافت می‌شود؛ بار معنایی این نماد در توصیف تنهایی آزردهنده و جانفرسای آن دو در عصر شب‌زده‌شان است. اما این تعبیر، در شعر نیمایوشیج باز نمود تنهایی شاعر در گیر و دار مسائل اجتماعی - سیاسی زمانه خود و سمبل جهل، اختناق و خفقان حاکم بر جامعه است؛ در صورتی که در سروده‌های نازک‌الملائکه بیشتر در خدمت دلهره‌های شخصی و تنهایی‌های وهم‌افزای خود شاعر به کار رفته و به مأمنی برای روح رنجور و خسته شاعر تبدیل شده است.

کلیدواژه‌ها: شب، نمادپردازی، نیمایوشیج، نازک‌الملائکه.

مقدمه

ادبیات تطبیقی یکی از رویکردهای نقد ادبی معاصر است که اغلب به روابط اجتماعی میان ملت‌ها و بازتاب آن در ادبیات اهتمام می‌ورزد. «رسالت ادبیات تطبیقی در درجه نخست غنی سازی ادبیات ملی از رهگذر بهره‌گیری از ادبیات دیگر اقوام است» (طه‌ندا، ۱۳۸۷: ۳۱). یکی از مهم‌ترین انواع ادبی که در عرصه ادبیات تطبیقی از اهمیت شایانی برخوردار است، شعر توصیفی است. «در ادبیات فارسی و عربی نیز به گونه‌ای است که بخش قابل ملاحظه‌ای از اغراض شعری آن‌ها را وصف تشکیل می‌دهد» (دود پوتا، ۱۳۸۲: ۱۰۸). وصف پدیده‌های طبیعت از دیرباز مورد توجه شاعران بوده است. گاه شاعر با مدد توصیف طبیعت و از طریق آن، مفهوم ذهنی خویش را به تصویر می‌کشد. ویژگی بارزی که نگاه شاعران معاصر را در این زمینه از گذشته متمایز نموده؛ این است که در اشعار کلاسیک، طبیعت از زبان شاعر توصیف شده است، ولی در شعر معاصر، از رهگذر زبان و بیان سمبلیک، طبیعت حضور و نمودی مستقل پیدا می‌کند، تا جایی که گویی شاعر جزئی از طبیعت می‌شود، و او بدون حضور شاعر با خواننده گفتگو می‌کند. عنصر «شب»، به عنوان یکی از فرانمودهای طبیعت، از متداول‌ترین نمادهای شعری نیمایوشیج و نازک الملائکه است که حضوری فعال و گسترده در اشعار آن دو دارد. دو شاعر نامدار معاصر، نیمایوشیج و نازک الملائکه که هر دو از یک سو با ادبیات غرب از نزدیک آشنایی داشتند و از سوی دیگر با اوضاع نابسامان و خفقان‌آور آن روز دو کشور ایران و عراق درگیر بودند، تأثیر عمیق و تقریباً مشابهی در ادبیات فارسی و عربی برجای نهادند که استفاده از کاربرد نمادین واژگان از جمله آن‌ها بوده است. از آن‌جا که نیما (۱۲۷۴-۱۳۳۸) و نازک الملائکه (۱۹۲۳-۲۰۰۷م) در شعر فارسی و عربی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند و هر دو به عنوان طلایه‌دار شعر نو در ادبیات معاصر شناخته شده می‌باشند و هم‌چنین نظر به

جلوه‌های نمادین "شب" در شعر نیما و نازک‌الملائکه • جواد رنجبر، داوود نجاتی • صص ۸۹-۱۱۱ □ ۹۱

اشتراکاتی که در مضامین شعری این دو شاعر موجود است؛ در این نوشتار برآنیم تا به تحلیل کارکرد عنصر «شب» در دیوان این دو شاعر بپردازیم و تشابه و تفاوت‌های آن دو را نیز در نوع نگاه و استفاده از این عنصر نمادین تبیین نماییم.

پیشینه تحقیق

پیوند گسترده و عمیق دو زبان فارسی و عربی که در میان دیگر زبان‌ها بی‌سابقه بوده، سبب شده است تا «ادبیات آن‌ها به گونه‌ای چشم‌گیر از هم تأثیر پذیرفته و درخور پژوهش‌های تطبیقی گردد» (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۴۳) و از آنجا که بخش عمده‌ای از موضوعات ادبیات تطبیقی، بحث لغت‌پژوهی و کارکرد واژگان می‌باشد؛ این مبحث ضرورت تحقیق را برای بررسی یکی از این کلیدواژه‌ها در اشعار دو شاعر معاصر عربی و فارسی فراهم نموده است. در حوزه بررسی مضامین اشعار نیمایوشیج و نازک‌الملائکه، پژوهش‌هایی به صورت جداگانه به رشته تحریر درآمده است، از جمله:

مقالاتی مانند «نماد و خاستگاه آن در شعر نیمایوشیج» (محمدجعفر یاحقی و احمد سنجولی، فصل‌نامه گوه‌رگویا، تابستان ۱۳۹۰) که به تقسیم‌بندی و بررسی انواع نمادها در شعر نیما پرداخته است و «شب پره و سیولیشه - دو نماد برای یک موقعیت» (فاطمه راکعی، نشریه پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی، شماره یازدهم، دانشگاه اصفهان، زمستان ۱۳۸۷)، که به تحلیل دو شعر نمادین از نیمایوشیج پرداخته است. و همین‌طور مقاله «بررسی تطبیقی نماد شیر در شعر نیمایوشیج و خلیل مطران» (علی سلیمی و فاطمه سلیمی، فصل‌نامه نقد و ادبیات تطبیقی، دانشگاه رازی، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰)، که به بررسی موضوعی یکی از نمادهای نیما و مقایسه آن با خلیل مطران، شاعر معاصر عرب پرداخته است. در رابطه با نازک‌الملائکه نیز، مقالات متعددی به بررسی آراء و اندیشه‌های شاعر با دیگر شاعران معاصر پارسی‌گو پرداخته شده است، مانند: «زمان

۹۲ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی-پژوهشی)، سال سوم، شماره ۳ (پی‌درپی ۱۱)، بهار ۱۳۹۲

در شعر فروغ فرخزاد و نازک الملائکه» (رضا ناظمیان، نشریه ادبیات تطبیقی، سال اول، شماره دوم، بهار ۱۳۸۹)، و هم‌چنین «نگاهی به اسلوب شعری و مضامین مشترک شعری دو شاعره: پروین اعتصامی و نازک الملائکه» (علی نظری، علی عزیزی‌نیا و پروانه رضایی، مجله علوم انسانی، شماره شانزدهم، تابستان ۱۳۸۱). اما تا آن‌جا که نگارندگان مقاله تحقیق نموده‌اند؛ پژوهشی که به صورت ویژه به بررسی کارکرد واژگان در شعر این دو شاعر پرداخته باشد، یافت نشد. این نوشتار که به بررسی واژه «شب» با رویکرد تطبیقی در اشعار دو شاعر پرداخته شده است؛ می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که عنصر «شب» در دیوان این دو شاعر نوگرا چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با هم دارد؟ و هر یک از دو شاعر، چگونه از این نماد برای تبیین و تنویر افکار و اندیشه‌های خود سود جستند؟

الف) نیمایوشیج و نمادپردازی

الف-۱) نیما و نمادپردازی عناصر طبیعت

علی اسفندیاری مشهور به نیمایوشیج در سال ۱۲۷۴ ه.ش در یوش از دهات مازندران دیده به جهان گشود. «او از آغاز کودکی تا سن ۱۲ سالگی با طبیعت زنده آشنایی نزدیکی داشت که آثار این آشنایی را در اشعار او می‌توان به روشنی دید» (دستغیب، ۲۵۳۶: ۶). آشنایی با زبان و شعر فرانسه او را به قلمروهای جدید شعر آشنا کرد، که سبب گشوده شدن راه تازه‌ای در شعر فارسی به دست او گردید. نیما در سال ۱۳۳۸ ه.ش در تجریش تهران چشم از جهان فرو بست. او از جمله شاعرانی است که نمادهای طبیعت در شعرش حضوری فعال دارد. اگرچه «شعر نیما در نگاه اول فقط توصیف یک منظره یا پدیده طبیعی جلوه می‌کند» (یاحقی و سنجولی، ۱۳۹۰: ۵۰)؛ اما در واقع، طبیعت به عنوان بهترین دست‌مایه و غنی‌ترین منبع نمادسازی اشعار شاعر یوش است. نیما با بهره‌گیری از عناصر محیط خویش، می‌کوشد به بیان دردها و تنگناهای جامعه بپردازد. در حقیقت، «سیر اندیشه نیما در طول دوران شاعری او، از بازگویی

جلوه‌های نمادین "شب" در شعر نیما و نازک‌الملانکه • جواد رنجبر، داوود نجاتی • صص ۸۹-۱۱۱ □ ۹۳

احساسات عاشقانه به سوی توصیف طبیعت، و از آنجا به طرف طرح مسائل جامعه انسانی صورت گرفته است» (درگاهی، ۱۳۸۹: ۶۰). بنابراین، فرانمودهای طبیعت در اشعار نیما به ویژه شعرهایی که از درون مایه سیاسی - اجتماعی برخوردارند؛ جلوه خاصی پیدا نموده است. از آنجا که «نیما شاعری دردمند و مبارز و اجتماعی است که سمبل را در خدمت هدف خویش به کار می‌گیرد و شب را نماد خفقان جامعه بیدادگر زمانه خود قرار می‌دهد» (آرین‌پور، ۱۳۵۷: ۱۴)، اختناق سیاسی و اجتماعی و خفقان فرهنگی حاکم بر جامعه شاعر، اندیشه و احساس وی را به سمتی سوق داد که رنگ سیاه و هول‌انگیز اجتماع را دست‌مایه الهام خود سازد و از آن ابزاری برای مقابله با جامعه استبدادزده معاصر خود، که جزو سیاه‌ترین سال‌های تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود، قرار دهد. چنانکه گاهی تنها استفاده از نماد شب در شعر نیما (۱۳۳۸-۱۲۷۶ ه.ش)، تصویرگر خفقان و استبداد رضا خانی است و مخاطب را به تأمل در تاریخ و فضای سیاسی سال‌های ۱۳۰۰، تاریخ انتشار اولین شعر او تا ۱۳۳۸ که سال خاموشی شاعر است، وا می‌دارد.

الف-۲) نیما و جلوه‌های نمادین وصف شب

عنصر «شب» یکی از موتیف‌های^۱ شعر نیما است که گسترده‌ترین و فلسفی‌ترین شکل آن، در منظومه‌هایی می‌باشد که با مطلع «شب» سروده است. منظومه‌هایی هم چون «ای شب»، «کینه شب»، «شب دوش»، «اندوهناک شب»، «کار شب پا» و «در شب سرد زمستانی» بسامد بالای به کارگیری سمبل شب را بر خواننده آشکار می‌سازد. این که شاعر حدود سیصد بار واژه شب را در ساختن تصاویر متنوع و گوناگون به کار گرفته است خود دلیلی آشکار بر عدول این واژه از بستر محدود معنای قاموسی خود و نشانگر لایه‌های نمادین این تعبیر در قاموس ذهنی شاعر است. این موارد، علاوه بر «بیش از پانصد بار واژه‌های تداعی‌گر شب و ترکیبات آن، و بسامد بالای رنگ سیاه و

تیره در دیوان شاعر است» (پناهی، ۱۳۱۵: ۵۴). «شب» آن چنان زمانه نیما و به دنبال آن، اشعار او را تسخیر نموده که دیگر تصاویر شعری شاعر، در حاشیه تصویر و تعریف شب، جایگاه واقعی خود را نمایان می‌سازد. مفاهیم ظلم، استبداد، خفقان، و حتی امیدواری و آمال شاعر نیز همسو و هم‌جهت با مفهوم محوری و مرکزی شب، ایفای نقش می‌نمایند. عنصر شب در شعر نیما، نماد یک وضعیت روحی - اجتماعی است. این عنصر در اشعار شاعر یوش، عموماً مرگبارترین نمادها است:

شب است / شبی بس تیرگی دم‌ساز با آن (نیما یوشیج، ۱۳۱۳: ۴۹۰).

در این بند، شاعر با توصیف موقعیت زمانی شب، بدون هیچ درنگی مخاطب را در فضای تاریک و خفقان‌باری با خود همراه می‌کند. تأکید بر جمله «شب است» و تکرار آن، خواننده را به خوانشی نمادین از شعر فرا می‌خواند. شبی دیجور و هولناک، که علاوه بر ترسیم فضای رعب‌انگیز در ذهن و خیال مخاطب، عمق سکوت، سکون، بیداد، اختناق و استبداد حاکم بر فضا را نیز ناخواسته برای او ترسیم می‌کند. همه جا خاموشی مطلق و سکوت محض است تا آن هنگام که هجای مکرر «وگ‌داری»^۲ آمدن باران و توفانی سهمگین را در گوش شب پیغام می‌دهد. و درین دم، سایه طوفان، اندک اندک، تاریکی شب را کدرتر می‌گرداند تا شب تسلیم‌وار در بند توفان گرفتار آید:

به روی شاخ‌انجیر کهن وگ‌دار می‌خواند به هر دم / خبر می‌آورد توفان و باران را،

و من اندیشناکم (همان: ۴۹۰).

در این قطعه، شاعر از شگرد لفظی «تتابع اضافات» به گونه‌ای کاملاً آگاهانه سود جسته است و از این طریق، نوعی آهنگ خاص را در کلام ایجاد نموده که خواننده را در فضای رعب‌افزایی قرار می‌دهد در شبی اینگونه چرکین و توفانی، شاعر از سرنوشت صبح بیمناک است. او دل‌سرد و دل‌آزار، برای فرو کاستن از اندوه عظیم خویش، اضطراب و پریشانی و شک و تردیدش را در لوای جملات استفهامی جسارت‌آلود می‌پوشاند:

جلوه‌های نمادین "شب" در شعر نیما و نازک‌الملانکه • جواد رنجبر، داوود نجاتی • صص ۱۱۱-۸۹ □ ۹۵

در این تاریکی آور شب / چه اندیشه ولیکن، که چه خواهد بود با ما صبح؟ / چو صبح از کوه سر بر کرد، می پوشد ازین طوفان رخ آیا صبح؟ (همان: ۴۹۱).

این قطعه، بازنمایی تعارضی حل ناشدنی بین ساحت نمادین «شب» و «صبح» است. شاعر پریشان و مضطرب از وضع موجود، می کوشد تا از رهگذر پرسش‌های پیاپی، احساس خود را از این وضعیت نابسامان اجتماعی به مخاطب خویش القا نماید و او را با خود همراه سازد. دقت در به‌گزینی صفت «تاریکی آور» به جای «تاریک» برای شب نیز، اضافه بر کارکرد هنری آن در تبیین استمرار تاریکی، بر وجه عاطفی شعر و تأثیرگذاری بیشتر آن افزوده است. گویی این شب تیره، هر لحظه در ژرفای سیاهی خود بیشتر فرو می‌نشیند:

هست شب، همچو ورم‌کرده تنی گرم در استاده هوا

هم از این روست نمی‌بیند اگر گمشده‌ای راهش را
(همان: ۵۱۱)

این بند نیز با تأکید و تکرار عبارت «هست شب» آغاز می‌گردد که خود نشانگر درگیری ذهن شاعر با موضوع شب و مرکزیت آن در این بند است. شبی که تاریکی آن «پس از تغییر و تحولی ناچیز تراکم و تشخیص بیشتری یافته است، به طوری که مانند تنی باد کرده و آماسیده حجم آن همه فضا را اشغال کرده است» (پورنامداریان، ۱۳۷۷: ۳۷۰). در این فراز، هم‌چون بسیاری از شعرهای نیما، صراحت توصیف ما را به تردید می‌افکند که آیا مراد شاعر وصف صریح شب است یا شب در ساحتی نمادین به شاعر یاری رسانیده است؛ اما با اندکی تأمل پی می‌بریم که او با ظرافتی خاص، روحی تازه در کالبد شب دمیده است و آن را در ساحتی اجتماعی - سیاسی به کار گرفته است. گروهی از پژوهشگران این تصویر از شب را نمایانگر غم و اندوه و تیرگی و بدبینی مفرط اجتماعی نیما می‌دانند (آرین‌پور، ۱۳۵۷: ۴۱۵). در این تراکم ظلمات و انبوه تاریکی، بدون تردید هیچ گمشده‌ای راهش را نمی‌یابد. نشان دادن شعر بین عبارت

تکراری «هست شب»، خود دلیلی گویا و برهانی قاطع بر سمبولیک بودن آن است؛ زیرا شب طبیعت و آشنای همیشگی، نیازی به اثبات ندارد. در این شعر، شب نماد ظلم، تیرگی، خفقان، و خلأ آزادی روزگار شاعر است. این انبوه تاریکی و ظلمت، تصویری از حس غربت را در وطن، برای شاعر تداعی می‌کند:

وای بر من! / به کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده خود را / تا کشم از سینه
پردد خود بیرون / تیرهای زهر را دلخون؟ / وای بر من! (نیمایوشیج، ۱۳۷۳: ۲۵۳).

جانمایه این قطعه نیز، هراس و دلهره است. شاعر وضعیتی غیرانسانی را در تصویری شگفت ترسیم می‌کند که در هیمنه تاریک آن، حتی نمی‌تواند تیرهای زهر را از دل خون خود بیرون کشد. شیوه توصیف و شبکه تصاویر، همراه با لحن اندوهناک کلام، به فضا سازی شاعرانه در مسیر باز نمود این ترس و غمناکی شاعر در ژرفنای تاریکی‌ها یاری رسانده‌اند. نگاهی گذرا به نظام صوری این قطعه، مؤید این مطلب است که نیما از روی عمد و با آگاهی کامل، آغاز و پایان قطعه را به وسیله تعبیر اضطراب‌انگیز «وای بر من» استقلال می‌بخشد تا با برجسته‌سازی آن، تصویر رعب‌آلودی را در برابر خواننده تجسیم نماید. تشبیه گستره خفقان و اختناق به شبی که گرداگرد شاعر حصار کشیده است؛ در تصویری بدیع خواننده را به تماشا وا می‌دارد. چرا که «تشبیهات و استعارات نوعی نقاشی زبانی هستند و تماشای آن‌ها مهم‌تر از سخن گفتن آن‌هاست» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۳۱۸). شاعر خونین‌دل، «در چنان تنگنای کشنده‌ای گرفتار آمده است که حتی نمی‌داند قبای ژنده خود را به کجای این شب تیره بیاویزد تا دست‌کم بتواند تیرگی‌های زهر آگین را از سینه‌اش بیرون بکشد. او انگار از همین مقدار مجال نیز بی‌بهره است، خانه او را تسخیر کرده‌اند و دیواری نموده که قبای خود را بر آن بیاویزد. اینک او می‌خواهد قبایش را به دیوار شب بیاویزد؛ اما کجای دیوار شب؟!» (حسن‌لی، ۱۳۹۰: ۱۲۵). فعل تصویری «بیاویزم» نیز به حالت «آویختگی» بر روی دیوار شب، عینیت بخشیده و آنرا در برابر چشم مخاطب ترسیم می‌کند در قطعه

جلوه‌های نمادین "شب" در شعر نیما و نازک‌الملانکه • جواد رنجبر، داوود نجاتی • صص ۸۹-۱۱۱ □ ۹۷

زیر، شاعر این بار با توصیف شبی ماهتابی، عصر شب‌زده خود را به تصویر می‌کشد. شاعر، دل‌گرفته از رخوت و خواب‌زدگی اجتماع، در پی یافتن راهی است که بیداری و آگاهی را به جامعه بازگرداند:

می‌تراود مهتاب / می‌درخشد شب‌تاب / نیست یک‌دم شکند خواب به چشم کس
ولیک / غم این خفته چند / خواب در چشم ترم می‌شکند (نیمایوشیج، ۱۳۷۳: ۴۴۴).

صدای شاعر در این قطعه، صدای سوژه تک‌افتاده و عرف‌ستیزی است که تاریکی بیداد و ستم را بر نمی‌تابد و نمی‌تواند از طریق هم‌رنگ شدن با جماعت بی‌اعتنا به درد و رنج موجود، در برابر این انبوه هول و خفقان چشم فرو بندد. به سر بردن تمامی آحاد مردم در ساحت نمادین «خواب»، علاوه بر بیان حس و گستره تنهاماندگی و یأس‌زدگی شاعر، شاهدی بر سرد و بی‌روح بودن روابط و نمادی از بی‌تفاوتی و بی‌توجهی انسان‌ها در جامعه است که زیر چکمه استبداد به سر می‌برد. در اینجا نیز، علیرغم وجود مهتاب در آسمان، شب مورد وصف شاعر، شبی دی‌جور، دلگیر و وهم‌انگیز است، که نور ماه، مثل پای شاعر آبله گرفته و نمی‌تواند بتابد؛ بلکه می‌تراود. واژه تراویدن، در حقیقت معنای تابندگی را از ماه می‌زادید. «این واژه (تراویدن) به واقع چیرگی ظلمت شب را توصیف و ترسیم می‌کند نه تابش و روشنایی بخشی ماه را. کاربرد تراویدن برای ماه، یعنی انکار ماهیت ماه» (دین‌محمدی، ۱۳۹۰: ۱۱۰). اما در شبی این چنین راهزن، شاعر هم‌چنان امید خود را از دست نمی‌دهد:

در شب سرد زمستانی / در شب سرد زمستانی / کوره خورشید هم، چون کوره گرم
چراغ من نمی‌سوزد / و به مانند چراغ من / نه می‌افروزد چراغی هیچ / نه فرو بسته یخ
ماهی که از بالا می‌افروزد (نیمایوشیج، ۱۳۷۳: ۴۱۷-۴۱۸).

در این قطعه نیز از همان ابتدا، تأکید و تکرار عبارت «شب سرد زمستانی»، باز هم موقعیت زمانی شب را برای به تصویر کشیدن شرایط خوف‌انگیز جهل، استبداد، خفقان موجود در اجتماع عصر شاعر در کانون توجه قرار می‌دهد، که این مطلب با آوردن دو

صفت «سرد» و «زمستانی» نیز بیشتر نمایان است. قید «سرد» یک قید حالت است که در کنار قید زمان «زمستانی»، به شاعر در جهت عینیت بخشیدن به تجربه‌اش کمک شایانی نموده است. فصل زمستان، استعاره‌ای از حاکمیتِ اختناقِ شدید موجود در اجتماع است. تصویر هنری «کوره خورشید هم، چون کوره گرم چراغ من نمی‌سوزد» با حضور و رخ‌نمایی مایوسانه و پارادوکسیکال «خورشید» آنهم در هیأتی سرد و تاریک» در دل یک شب سرد زمستانی، به خوانش نمادین شعر کمک کرده است. خورشید که توده‌ای گدازان است و باید منشأ گرما باشد، در این تصویر گرمایی به مراتب کمتر از چراغ شاعر از خود ساطع می‌کند. این تصویر شاعر از شب، با رخ‌نمایی بی‌شفق ماه قندیل بسته در آسمان سرد زمستان، که فروغ آن نیز چون فروزندی چراغ او نیست؛ به اوج زیبایی هنری خود نزدیک می‌شود و از این رهگذر، بار معنایی کامل‌تری از استبداد را در ذهن مخاطب ترسیم می‌نماید. همانگونه که فعالیت و جنبش برای رهایی از بیداد و ستم موجود، از این جامعه رخت بر بسته است و سکوت و سکون محافظه‌کارانه و سرد جایگزین آن شده است؛ از اینرو خورشید و ماه نیز به قندیل سردی مانده شده که دیگر کارکرد هدایت و زندگی‌بخشی خود را از دست داده‌اند. استفاده از چراغ نیز، اشاره به کارکرد سمبلیک آن دارد که با توجه به بار معنایی چراغ هم چون روشنایی، هدایت و حقیقت‌نمایی را شامل می‌شود. فروزندی چراغ شاعر در در ظلمت قبرین شبانگاهی این چنین تاریک خود نشانگر این مطلب است که در شعر و تفکر نیمایی شب تیره در نهایت به صبح روشن مبدل می‌شود. پیکار نیما با این شب دهشتناک طولانی ادامه می‌یابد؛ تا در واپسین نبرد، با خنجر سپیده صبح، آنهمه سیاهی و تاریکی فرو می‌میرد و صبح روشن روی می‌آورد:

می‌شکافد جرم دیوار سحرگهان / وز بر آن سرد دوداندود خاموش / هرچه، با
رنگ تجلی، رنگ در پیکر می‌افزاید / می‌گریزد شب / صبح می‌آید (همان: ۴۹۷).

بنابراین، ملاحظه می‌گردد که در تجربه شعری نیما، آنچه در برابر این شب تیره و

جلوه‌های نمادین "شب" در شعر نیما و نازک‌الملائکه • جواد رنجبر، داوود نجاتی • صص ۸۹-۱۱۱ □ ۹۹

هول قد علم می‌کند، صبح و روشنی است. این صبح، همان سپیده‌دم استجابت امیدها و خواسته‌ها و تحقق آرمان‌ها و آرزوها است. اگر شب بیانگر مفاهیمی چون تیرگی، تاریکی، خفقان، استبداد و ظلم و ستم است؛ صبح تداعی‌کننده روشنی، آزادی، بیداری، ظلمت‌ستیزی، راهنمایی، هدایت و حقیقت‌نمایی است.

ب) نازک‌الملائکه و نمادپردازی

ب-۱) مختصری در مورد زندگی شاعر

نازک‌الملائکه در سال ۱۹۲۳ م. در بغداد در خانواده‌ای ادبی دیده به جهان گشود. «مادرش «أم نزار» اولین استاد شعرش بود، و پدرش «صادق‌الملائکه» نیز شاعر بود. در سال ۱۹۴۴ م. از دانشسرای عالی بغداد در رشته ادبیات عربی فارغ‌التحصیل شد او به زبان‌های لاتین، فرانسه و انگلیسی آشنایی کامل داشت» (جحا، ۱۹۹۹: ۳۵۸). بدون تردید، اسم و شهرت نازک‌الملائکه در ادبیات عرب ملازم و مقترن با شعر نو است؛ ولی خود او معتقد است که «قواعد و اصول این نوع شعر را یک شاعر پایه‌ریزی و بنیان‌گذاری ننموده است بلکه آن محصول و ثمره گروهی از شعرا در بازده زمانی طولانی است» (نازک‌الملائکه، ۱۹۷۸: ۲۸). فضای شعری شاعر همان فضای اشعار رمانتیک است؛ در جستجوی چیزهای نیافتاده و دوردست، با همان حالات عاشقانه رمانتیک‌ها. با این همه، «از ابتذال رمانتیک به دور است» (شکیب انصاری، ۱۳۸۴: ۲۴۹).

ب-۲) نازک‌الملائکه و جلوه‌های نمادین وصف شب

نازک‌الملائکه نیز همانند نیما، درگیر اوضاع سیاسی و اجتماعی و زمانه پُر اضطراب و تشویش آن روز عراق است، که او را به استفاده از زبان رمز و نماد سوق می‌دهد تا بدین وسیله احساسات درونی خویش را به تصویر کشد. اما از آنجا که نازک‌الملائکه شاعری احساسی و زودرنج است، دنیای ظلمانی و بی‌سرانجام را در خویش

ریخته و به دنبال رهایی و آزادی خویش است و چندان به جامعه و محیط نمی‌اندیشد. از این رو شاعر، «شب را برای فرار از واقعیت‌های اطرافش برگزیده و آزادی و رهایی خود را در آن جستجو می‌کند» (آبدانان مهدی‌زاده، ۱۳۸۶: ۱۶۹). این عنصر، یکی از پربسامدترین واژگان در مجموعه اشعار شاعر و برجسته‌ترین نماد شعری اوست که افق‌های شعری او را فرا گرفته است، به طوری که کمتر شعری از دیوان ایشان یافت می‌گردد که در آن از شب نشانی نرفته باشد. به ویژه این که در مطلع بعضی از سروده‌های وی نیز، هم‌چون مطلع اشعار نیما، واژه شب بکار رفته؛ «تا جایی که شاعر به «عاشقة اللیل» (شیدای شب) شهرت یافته است» (جحا، ۱۹۹۹: ۳۵۸). بسامد نجومی عنصر شب و لوازم آن چون تاریکی و سکوت، اغلب قصاید و قطعات نازک را در بر گرفته است. و اینگونه شاعر شیفته شب، آفتاب را از زندگی خود بیرون می‌کند:

لَا تَعْجَبِي أَنْ كُنْتُ عَاشِقَةَ الدُّجَى يَا رَبَّةَ اللَّهَبِ الْمَذِيبِ الصَّاهِرِ
فَإِذَا غَمَزْتُ الْأَرْضَ فَلْتَتَذَكَّرِي أَنِّي سَأَخْلِي مِنْ ضِيَائِكَ مَعْبُدِي
(نازک‌الملائکه، ۱۹۸۶: ۵۴)

[در شگفت مباش ای آفریدگار شعله گدازنده ذوب کننده (ای خورشید)، اگر من شیدای تاریکی هستم. آنگاه که تو زمین را (از شعله‌هایت) بیوشانی؛ پس به یاد داشته باش که هر آینه، من پرستش‌گاهم را از درخشش تو تهی می‌کنم].

شیدایی و شیفتگی نازک‌الملائکه نسبت به شب از همین ابتدا، فضای رمانتیک‌گونه‌ای را فرا روی خواننده به تصویر می‌کشد. بهره‌گیری فراوان نازک‌الملائکه از عنصر «شب»، در بیشتر اوقات، زمینه‌ساز داستانی دردناک از کثرت شکست و سلطه دیو یأس بر روح خسته و مجروح شاعر است که به تبع آن ناکامی‌ها، حالت انفعالی به خود گرفته و پذیرای شکست می‌گردد. از اینرو، شاعر برای آن که از شرایط بغرنج روزگار خود دور بماند، به همراهی با کاروان شب می‌پردازد و آرزوهای خود را در دامن تاریک و سیاه آن جستجو می‌کند. و از اینجاست که شاعر عاشق و واله شب

جلوه‌های نمادین "شب" در شعر نیما و نازک‌الملانکه • جواد رنجبر، داوود نجاتی • صص ۸۹-۱۱۱ □ ۱۰۱

می‌شود و پرستش‌گاه خویش را از فروغ هر نوری تهی می‌کند، تا آنگاه که آفتاب در آنسوی معبد وی فروتر نشست؛ تاریکی زیبای شب، ژرف‌تر بر دامنه فردای زندگانی‌اش دامن گستراند:

وسأدفنُ الماضي الذي جَلَّتْهُ
ليخيمَ الليلُ الجميلُ على عَدِي
(همان: ۵۵)

[و گذشته‌ای را که تو (ای خورشید) پوشانیده بودی؛ به خاک می‌سپارم، تا شب زیبا بر فردایم سراپرده افکند].

همانطور که اشاره شد ردپای نمود رمانتیکی عنصر شب در جای جای دیوان شاعر هویدا است. تعبیر «اللیل الجمیل: شب زیبا» شیفتگی شاعر را به شب نشان می‌دهد. او گذشته روشن خویش را به فراموشی می‌کند تا نمود شب را عمیق‌تر احساس کند و از نابسامانی‌های زندگی، به ظلمات بی‌انتهای شب پناه می‌جوید و آرامش خویش را در سایه‌سار ساکن آن به جستجو بر می‌خیزد، تا از این رهگذر، شب را گریزگاهی برای فرار از واقعیت‌های تلخ جان‌سوز زمانه خود قرار دهد. دل‌بستگی نازک به این شب تا جایی است که او معنا و مفهوم نور را به کلی انکار می‌کند:

أطفئ الشمعةَ واتركنا غريبين هنا
نحنُ جزءانِ من الليلِ فما معنى السنا؟
(همان: ۴۰)

[شمع را خاموش کن و ما را با غریبیمان در اینجا تنها بگذار. ما دو جزء از شب هستیم. پس نور چه معنایی دارد؟!]

در این قطعه، محور اصلی همان تنهایی دردناک و رنج‌آور شاعر است که در قالب واژه شب رخ می‌نماید. او در این قطعه کوشیده است تا از منظری تازه و غیرمتعارف، به شهودی شاعرانه از شب برسد و آن را تا حد نمادینگی پیوردد. شاعر از شبی سخن می‌گوید که خود او جزئی از آن شب است. این خود نشانه‌ایست که این شب باید در معنا و مفهوم نمادین خود به کار رفته باشد. گویی آن شب، نیمه گمشده روح سرگشته شاعر است که شاعر می‌کوشد آنرا در کالبد خویش بدماند؛ تا در کنار دیگر همزادش،

۱۰۲ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی-پژوهشی)، سال سوم، شماره ۳ (پیاپی ۱۱)، بهار ۱۳۹۲

روح شاعر، آرام گیرد. و این چنین، روح شاعر با آن شب به روحی یگانه مبدل می‌شود. و از اینجاست که شب به پناهگاهی برای روح خسته و پریشان شاعر تبدیل می‌شود. هرآینه، وی با برشمردن خود به عنوان نیمه شب، گستره تاریکی و هیمنه ظلمت را به تصویر می‌کشد تا فضای اندوهبار شب را نشان دهد و از این رهگذر، استمرار استبداد و اختناق و فساد سیاسی را بیان نماید و هم اشاره‌ای تلویحی به شرایط نابسامان زندگی داشته باشد. شاعر در تیرگی‌ها محصور مانده، و «این شب همان ضمیر اندوهناک شاعر است که در زمانی هولناک به سر می‌برد» (خاطر، ۱۹۹۰: ۱۶). شاعر آنگاه نیز که می‌خواهد از آلام و دردهایش نقاب افکند آنرا از دریچه گفتگو با شب مطرح می‌کند:

اللیلُ يسألُ مَنْ أنا؟ / أنا سِرُّهُ القَلْبُ العميقُ الأسودُ / أنا صمتهُ المتمردُ / قنعتُ كُنْهِي
بِالسكونِ / ولفقتُ قلبي بالظنونِ / وبقيتُ ساهمةً هنا (نازک‌الملانکه، ۱۹۸۶: ۴۲).

[شب می‌پرسد، کیستم من؟ / من همان رازِ ژرفای سیاهی ناآرام اویم / من همان سکوت طغیانگر اویم / درونم را به ایستایی نقاب زده‌ام / و دلم را با گمان‌ها گره بسته‌ام / و هم چون شتری رنگ‌پریده (و گمگشته) خیره جا مانده‌ام].

آنچه در این تصویر چشمگیر است، بی‌تابی و اضطراب شاعر است که توانسته از طریق دیالوگ با شب به شکل هنرمندانه‌ای آن را بیان کند. شاعر با انتخاب عنصر شب و تشبیه خود به سیاهی ناآرام و سکوت طغیانگر آن، در واقع در پی تصویر حالات نفسانی و درونی خویش است و می‌کوشد تا از ورای این تشبیه حسی، از عمق اندوه درونی خویش نقاب افکند. آوردن دو واژه القلق (ناآرام) و المتمرد (طغیانگر) نشانگر درون مضطرب شاعر است که برهم زنده آرامش کاذب حاکم بر شب است و هر لحظه او را به سرکشی فرا می‌خواند. اما سکوتی مرگبار، سراسر وجودش را تسخیر نموده که این چنین نحیف و لاغر، هم‌چون شتری گمگشته، به راه مانده و او را قانع می‌کند تا دل به گمان‌ها خوش دارد. گویی آن فضای دلهره‌آمیز سیاهی شب، چنان روح شاعر را به تسخیر کشیده و آزادی وی را از او ستانده که بیشتر نظاره‌گر اوضاع است. موانع بر سر

جلوه‌های نمادین "شب" در شعر نیما و نازک‌الملانکه • جواد رنجبر، داوود نجاتی • صص ۸۹-۱۱۱ □ ۱۰۳

راه شاعر آن قدر زیاد است که حتی نمی‌تواند فریادی اعتراض‌آمیز بکشد و هر چند غول سکوت، با فغان خویش او را می‌گذرد؛ هم‌چنان خموش نشسته است، تا نگاه شاعر، نه در فریادی ممتد، که در سکوتی پُردرد، در ژرفای سیاهی ناآرام شب، به ابدیت پیوندد.

او عاشق شب و سکوت آن است و از هر چیزی که این سکوت را بر هم زند؛ دوری می‌جوید. پس به ناگاه سمفونی شب، روی دلتنگی خاموش غروب می‌چکد و ساغر شب را از معجون زیبایی و سروده‌های خود سرشار می‌کند، و همه چیز در سایه‌های شب محو می‌شود. در تصویری دیگر، شاعر می‌کوشد تا از شب و سکوت مرگبار آن، پلی برای رسیدن به دوران خوش و آرامش‌بخش گذشته خود سازد؛ تا چه بسا از این رهگذر بتواند اندکی از فشارهای روحی خویش را فرو کاهد. از اینرو آن هنگام که او، پس از چشیدن طعم تلخ فراق محبوب، آرزوی وصال می‌نماید؛ عشقش را در سکون شب و هیمنه تاریکی‌ها می‌جوید تا شاید آسمان شب زندگانی خویش را از امیدانگیز اختری سرشار نماید، اما غیر از غم، رهاوردی دستگیر شاعر نمی‌گردد، چراکه یادآوری خاطرات شیرین گذشته به سبب تکرار پذیر نبودن آن، تلخی حسرت و اندوه به همراه دارد:

كَمْ فِي سَكُونِ اللَّيْلِ، تَحْتَ الظَّلَامِ رَجَعْتُ لِلْمَاضِي وَ أَيَّامِهِ
أَبْحَثُ عَنِ حَبِيِّ بَيْنَ الرُّكَامِ فَلَمْ تَصِدْنِي غَيْرُ آلاَمِهِ
(همان: ۱۷۸)

[بسیار در ایستایی شب و زیر تاریکی / به گذشته و روزهایش بازگشتم / و عشقم را بین آوارها جستجو کردم / پس غیر از دردهایش چیزی سیرابم ننمود].
در این قطعه، انتخاب تعبیر (سکون اللیل: سکون و سکوت شب) و تکرار آن در عبارت (تحت الظلام: زیر تاریکی)، به شاعر در ایجاد فضایی متناسب با درون‌مایه شعر تاریکی و نومیدی کمک شایانی نموده است. شب در این قطعه، حدیث تنهایی دلگیر و

۱۰۴ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی-پژوهشی)، سال سوم، شماره ۳ (پیاپی ۱۱)، بهار ۱۳۹۲

وحشت‌افزا و روح‌دردمند و سرشار از تسلیم شاعر است، تا وی با مدد سمبل شب و با روایت سرگذشتِ تنهایی خویش، مخاطبانش را نیز در این درد و تنهایی سهیم گرداند. درست است که نماد شب، در سروده‌های نازک الملائکه، هر بار به صورت‌های گوناگون و با تصویرهای متنوع و متناقض ظاهر می‌شود؛ اما در همه این تصاویر، شب شاعر به گونه‌ای، بازتاب رنگ خاطره‌هایش است؛ خاطراتی حزن‌انگیز و غمبار که خواننده را نیز در فضایی اندوهگنانه با خود همراه می‌گرداند. گویی، شاعر زاده پایان روز است که راهش، از شهر شب می‌گذرد و تمامی خاطرات او نیز در شب به وقوع می‌پیوندد. دقت در اشعار شاعر نشان می‌دهد بیشترین کارکرد عنصر شب، در تضاد و تقابل بین شب و روز، و ظلمات و روشنایی مورد استفاده قرار گرفته است. شب دلخواه و مورد پسند شاعر است، اما «روز برای شاعر، قحطی زده است و هیچ ارمغانی ندارد، چرا که تقدیر، همه شادابی‌های آن را به کوه‌های یخی در قطب شمال، تشبیه می‌کند که به هیچ روی، ذوب نمی‌شود» (ناظمیان، ۱۳۸۹: ۲۱۷).

دروبُ الحیاة / والدهالیزُ فی ظُلُماتِ الدُّجی الحالکاتُ / وزوایا النهارِ الجدیدُ /
جُبُتها کُلُّها، و عدوی الخَفی العنیدُ / صامدُ کجبالِ الجَلیدُ / فی الشمالِ البعیدُ
(نازک‌الملائکه، ۱۹۸۶: ۲۱۳).

[جاده‌های زندگی / دهلیزهای بسیار تاریک و ظلمانی / و گوشه و کنار این روز قحطی‌زده / همه را گشته‌ام و دشمن پنهان و سرسخت من / هم‌چون کوه‌های یخی در دوردست‌های شمال / هم‌چنان استوار و پایدار است].

از این رو شاعر، برخلاف دیدگاه نیمایی، که صبح بیانگر امید و آرزوهای محقق شده شاعر است، صبح را ویرانگر و نابودکننده می‌بیند، گویی او هرگز صبح موعودی را به انتظار ننشسته است:

فاغْنُموا لیلکم و غنوا فَمَنْ یَدِ ری؟ لعلّ الصبّاح یقضی علیکم
(همان: ۱۲۱)

جلوه‌های نمادین "شب" در شعر نیما و نازک‌الملائکه • جواد رنجبر، داوود نجاتی • صص ۸۹-۱۱۱ □ ۱۰۵

[شب‌تان را به تاراج بردند و با غُنه (تو دماغی) حرف زدید. پس چه کسی می‌داند؟
چه بسا صبح نابودتان کند!]

پ) مقایسه نگاه نیما و نازک‌الملائکه

پ-۱) بررسی و تبیین مضامین مشترک نگاه دو شاعر

۱. عنصر شب در سروده‌های هر دو شاعر کاملاً برجسته و مشهود است و درک درست و منطقی دیگر مفاهیم در بسیاری از اوقات، در گرو تبیین صحیح این عنصر است.

۲. از دیگر مشابهت‌های هر دو شاعر، تکرار بسیار زیاد عنصر شب است. نیما در اشعار خود از ابزار تکرار بسیار استفاده نموده است، تا جائی که می‌توان آنرا از ویژگی‌های سبکی او برشمرد. شاعر با استمداد از پدیده تکرار، نه تنها آن را ابزاری برای زیباتر و شاعرانه‌تر بودن پیام خویش می‌سازد؛ بلکه آنرا در خدمت زیبایی ساختار و تبیین عاطفی و احساسی فضا نیز قرار می‌دهد، گویی شاعر اصرار دارد تا صدایش را به گوش مخاطبان خود برساند و از گذرگاه آن نیز، مضامین خویش را برجسته‌تر و پُررنگ‌تر می‌سازد:

در شب سرد زمستانی / در شب سرد زمستانی / کوره خورشید هم، چون کوره گرم
چراغ من نمی‌سوزد (نیمایوشیج، ۱۳۷۳: ۴۱۷-۴۱۸).

در آن طرف «نازک‌الملائکه نیز در زبان شعر خود از تکنیک تکرار کمک می‌گیرد که بی‌تردید، تأکید بر مضامین و اصرار در رساندن پیام و تبیین افکار و احساسات از جمله انگیزه‌های آن است» (ناظمیان، ۱۳۸۹: ۲۱۱)، شاعر می‌گوید:

و عمیقاً فی اللیلِ نسمعُ أقدامَ اللیالی فی رهبة و وجوم
(نازک‌الملائکه، ۱۹۸۶: ۲۶۱)

[و در شب صدای گام شب‌ها را در ترس و سکوت و خاموشی به گونه‌ای عمیق

می‌شنویم].

که تکرار کلمه «اللیل: شب» فضای ترسناک و خفقان‌آوری را برای خواننده ترسیم می‌کند، که علاوه بر تأکید معنایی کلام، بر کارکرد عاطفی و احساسی سخن نیز می‌افزاید.

۳. برخورد اولیه هر دو شاعر با شب، در قالب دیالوگ با شب صورت می‌گیرد. اصل گفتمان موجب رهایی شعر از کلیشه شخصی بودن می‌شود و از این طریق، سبب پویاتر شدن شعر می‌شود. نیما آن‌که مایوس می‌گردد؛ سر در گریبان اندوه فرو می‌برد و از شب می‌خواهد تا او را به حال خود رها کند:

ای شب بنه این شگفت‌کاری / بگذار مرا به حالت خویش / با جان فسرده و دل
ریش (نیما یوشیج، ۱۳۷۳: ۳۵).

نازک الملائکه نیز در گفتگو با شب از عمق تنهایی و هم‌افزای خود خبر می‌دهد:
اللیلُ یسألُ مَنْ أنا؟ / أنا سرُّهُ القلقُ العمیقُ الأسودُ / أنا صمتهُ المتمرِّدُ (نازک الملائکه،
۱۹۱۶: ۴۲).

۴. هر دو شاعر برای به تصویر کشیدن شرایط خوف‌انگیز و حالات یأس و سرخوردگی خود از کارکرد نمادین شب در تصاویر شعری خود به خوبی بهره برده‌اند. تصویر شب در شعر نیما در بیشتر موارد هیأت موجودی سنگدل را به خود می‌گیرد که خوشبختی شاعر را فرو بلیعه و خزان‌وار بر بوستان امید وی تازیده است. از این پس شاعر به هر سو می‌نگرد جز شب چیزی نمی‌بیند و این موضوع سبب حزن و اندوه فراوان شاعر شده است. نازک الملائکه نیز گاهی شب را موقعیتی اندوهبار و یأس‌آور توصیف می‌کند. او از این فضای تاریک که بر محیط زندگی‌اش سایه افکنده، دل‌سرد و دل‌آزار است، اما غیر از تیرگی، رنگی در نظرش رخ نمی‌نماید. تا چشم کار می‌کند ظلمات محض است و ابرهایی که در سکون و سکوت شب، فضای حزن‌انگیزی را برای شب تدارک دیده‌اند:

جلوه‌های نمادین "شب" در شعر نیما و نازک‌الملائکه • جواد رنجبر، داوود نجاتی • صص ۸۹-۱۱۱ □ ۱۰۷

أرنو و لالونَ غَيْرُ الدجى غيومٌ وصمتٌ وليلٌ حزين
(همان: ۲۲۵)

[چشم می‌دوزم و جز تاریکی رنگی نمی‌بینم. ایرها و سکوت و شب اندوهناک].

پ-۲) بررسی تفاوت‌ها در نگاه دو شاعر

۱. شب نیما بی‌ستاره‌ترین شب‌هاست؛ ظلماتی راكد در فراسوی مکان، که دیرگاهی ست قنديل روز را در فساد ظلماتش افسرده است. شبی غمبار، که نشانی از شادی در آن نیست:

تو چیستی ای شب غم‌انگیز؟/ در جست و جوی چه کاری آخر؟! (نیماپوشیچ،
۱۳۶۳: ۳۵).

شب نازک‌الملائکه در نقطهٔ مقابل دیدگاه نیمایی، از بین برنده و در هم پیچندهٔ اندوه‌ها است:

يا ظلام الليل يا طاوي أحزان القلوب (همان: ۵۵)

[ای تاریکی شب، ای درهم‌پیچندهٔ اندوه‌ها].

۲. شب نیمایی هیچگاه از سماجت و اصرار دست نمی‌کشد، گویی ظلمت‌گردان شب، میان آفتاب و شب دیوارهایی از خاکستر برآورده تا شب انتظار صبح را در خویش فرو برد:

نه بخت بد مراست سامان / و ای شب، نه تو راست هیچ پایان (همان: ۳۴).

اما شب نازک‌الملائکه، گاه بی‌هیچ کوشش و سماجتی در برابر روز سر تسلیم فرو می‌آورد:

والليل أسلم نفسه دون اهتمام، للصبح / وأتى الضياء بصوت بائع الحليب وبالصيام

۳. نیما در هجوم این تیرگی‌ها منکسر بر جای خود نمی‌نشیند و هم‌چون باد از جای

برمی‌خیزد و مرثیه‌ای دردناک را فریاد می‌کشد:

۱۰۸ □ پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی (علمی-پژوهشی)، سال سوم، شماره ۳ (پیاپی ۱۱)، بهار ۱۳۹۲

شب آمد مرا وقت غریدن است گه کار و هنگام گردیدن است
(همان: ۲۱۵)

اما شب در اشعار نازک الملائکه، در بسیاری از موارد، نمود چیرگی و سلطه دیو
یأس در اجتماع شاعر و به تبع آن حالت انفعالی و به نوعی همراهی با کاروان شب است
که شاعر از ترس لگدمال شدن در زیر چکمه شب، بی هیچ اعتراضی، به سودای عزلت،
در به روی خویش می‌بندد و آماده مکافات می‌شود:

نَحْنُ تَحْتَ اللَّيْلِ الْعَمِيقِ ضَيُوفٌ وَ قَرِيباً تَدُو سَنَا قَدَمَاهُ
(نازک الملائکه، ۱۹۸۶: ۱۲۹)

۴. نوعی یأس، بدبینی و دلسردی از شب بر فضای شعری هر دو شاعر حاکم است.
البته این یأس در اشعار نیما، همیشه با هاله‌ای از امید به آینده همراه است و در نهایت با
طلوع صبح پیروزی، نمود می‌یابد:

این راست است، زندگی اینسان پلید نیست

پایان این شب، جز صبح سپید نیست

(نیمایوشیج، ۱۳۷۳: ۲۸۱)

ولی «نازک الملائکه خود را در گردونه‌ای از یأس و هراس، زندانی می‌بیند و راهی
برای خروج از آن نمی‌بیند از این رو اشعار او غالباً حدیث دلی دردمند و ناکام بوده و
سرشار از تسلیم و اندوه است» (ناظمیان، ۱۳۸۹: ۲۱۰). او چنان در ورطه شب خویش
گرفتار شده که اگر بخواهد نیز منفذی به سوی نور نمی‌یابد:

أَيُّهَا أَنْجُو مِنْ ظِلَالِ الْأَمْسِ، أَيْنَ تَرَى الْمَفْرَ / وَاللَّيْلِ يَعْكَسُ ذَكَرِيَاتِي، وَالْأَغَانِي
وَالشَّجَرُ؟ (همان: ۱۹۶).

[کی از سایه دیروز رهایی می‌یابم، کجا گریزگاهی می‌یابم. در حالی که شب و
ترانه‌ها و درخت خاطرات مرا بازتاب می‌دهند].

نتیجه

با بررسی اشعار دو شاعر پیشگام شعر نو در ادبیات فارسی و عربی، در می‌یابیم که عنصر شب، از نمادهای محوری در اشعار هر دو شاعر است. نیما با جاندارانگاری (تشخیص) شب، شخصیتی کاملاً سیاه و تیره برای شب قایل شده است. شب در اشعار نیما، همیشه نماد ظلم و ستم و استبداد و رنگ و بوی سیاسی و اجتماعی دارد. تأکید و تکرار زیاد شب در اشعار نیما اشاره‌ای بر وضعیت و دوران تاریکی است که شاعر در آن به سر می‌برد. بهره‌گیری او از این نماد، زمینه‌ساز داستانی دردناک از هیمنه دیو شب بر اجتماع زمان شاعر است. اما نازک‌الملائکه، در بیشتر اوقات، با نگرشی متفاوت به پدیده‌های پیرامون خود می‌نگرد؛ و به همین دلیل، نگاه او به شب نیز در بسیاری از اوقات، تبیین جلوه‌های زیبایی آن است. شب در اشعار او گاهی معادل عینی برای امری ذهنی است و گاهی آفریدن تصویری است که به ظاهر تصویری محض می‌نماید ولی در حقیقت چیزی بیش از آن است. اما به هر طریق، نازک در نقطه مقابل نیما، که از شب و هر نمودی که سیاهی‌ها و تیرگی‌ها را فرایاد آورد اظهار تنفر و انزجار می‌کند، در بسیاری از موارد شیفته و شیدای شب است.

پی‌نوشت‌ها

۱. Motif عنصر، حادثه، سخن، مطلب، موضوع، مضمونی است که در کل ادبیات یا کل آثار کسی یا در یک اثر خاص، مدام تکرار می‌شود.
۲. وگدار: قورباغه درختی. گویند چون وگدار (داروگ) بخواند نشان روز بارانی است.

منابع

الف) کتاب‌ها:

۱. اخوان ثالث، مهدی. (۱۳۵۷). بدعت‌ها و بدایع نیما. تهران: توکا.
۲. آرین‌پور، یحیی. (۱۳۵۷). از صبا تا نیما. ج ۲. ج ۵. تهران: چاپخانه سپهر.
۳. پورنامداریان، تقی. (۱۳۷۷ش). خانه‌ام ابری است. تهران: سروش.
۴. خاطر، محمد عبدالممنعم. (۱۹۹۰). درسه فی شعر نازک‌الملائکه. قاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب.
۵. دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۷۳). نیما یوشیج، نقد و بررسی. ج ۲. تهران: پازند.
۶. دودپوتا، عمر محمد. (۱۳۸۲). تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی. ترجمه سیروس شمیسا. تهران: صدای معصر.
۷. زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). نقد ادبی. تهران: امیرکبیر.
۸. شکیب انصاری، محمود. (۱۳۸۴). تطور الأدب العربی المعاصر. ج ۴. اهواز: دانشگاه شهید چمران.
۹. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳). نقد ادبی. ج ۴. تهران: فردوس.
۱۰. غنیمی هلال، محمد. (۱۳۷۳). ادبیات تطبیقی. ترجمه مرتضی آیت‌الله‌زاده. تهران: امیرکبیر.
۱۱. طه ندا. (۱۳۸۷). ادبیات تطبیقی. ترجمه هادی نظری منظم. تهران: نی.
۱۲. الملائکه، نازک. (۱۹۸۶). الدیوان. بیروت: دارالعودة.
۱۳. _____ . (۱۹۷۸). قضايا الشعر المعاصر. الطبعة الخامسة. بیروت: دارالعلم للملایین.
۱۴. میشل خلیل، جحا. (۱۹۹۹). الشعر العربی الحدیث. الطبعة الأولى. بیروت: دارالعودة.
۱۵. نیما یوشیج. (۱۳۷۳). مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج. تدوین سیروس طاهباز. تهران: نگاه.

ب) مقالات:

۱۶. آبدانان مهدی‌زاده، محمود. (۱۳۸۶). "بررسی و تحلیل مضامین شعری نازک‌الملائکه". در مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد. ش ۲. پی در پی ۱۵۷. صص ۱۶۷-۱۸۵.
۱۷. پناهی، مهین. (۱۳۸۵). "روان‌شناسی رنگ در مجموعه اشعار نیما". در فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی. ش ۱۲ و ۱۳. انجمن زبان و ادبیات فارسی تهران. صص ۴۹-۸۳.
۱۸. حسن‌لی، کاووس. (۱۳۹۰). "وای برمن پلی برای خانه سرویلی". در بوستان ادب. سال سوم. ش اول. دانشگاه شیراز. صص ۱۲۵-۱۴۵.
۱۹. درگاهی، محمود. (۱۳۸۹). "دغدغه‌های نیما". در پژوهش‌نامه ادب غنایی. سال هشتم. ش ۱۴. دانشگاه سیستان و بلوچستان. صص ۵۳-۷۲.
۲۰. دین‌محمدی کرسفی، نصرت‌الله. (۱۳۹۰). "بازآفرینی نیما از حکایت کرم شبتاب کللیه و دمنه در شعر مهتاب". در پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی. دوره جدید. سال سوم. ش ۲. دانشگاه اصفهان. صص ۱۰۳-۱۱۶.
۲۱. ناظمیان، رضا. (۱۳۸۹). "زمان در شعر فروغ فرخزاد و نازک‌الملائکه". در نشریه ادبیات تطبیقی. سال اول. ش ۲.

جلوه‌های نمادین "شب" در شعر نیما و نازک‌الملانکه • جواد رنجبر، داوود نجاتی • صص ۸۹-۱۱۱ □ ۱۱۱

دانشگاه کرمان. صص ۲۰۷-۲۲۰.

۲۲. یاحقی، محمدجعفر و سنچولی، احمد. (۱۳۹۰). "نماد و خاستگاه آن در شعر نیمایوشیج". در پژوهش‌نامه زبان و ادبیات فارسی (گهر گویا). سال پنجم. ش ۲ (پیاپی ۱۸). دانشگاه اصفهان. صص ۴۳-۶۴.

